

رجال عصر ناصری

تألیف

جناب آقای دوستعلی خان معیر الممالک

— ۲۴ —

میرزا علی اصغر خان اتابک (بقیه)

چگونگی عزل چنین بوده است ، صدراعظم که متأسفانه دیر سر از خواب غفلت برداشته و از فعالیتهای پشت پرده بوئی برده بود تمارض کرد و چندروزی از اندرون بیرون نیامد . مخالفان موقع را مناسب دیده شاهرا بصدر دستخط عزل واداشتند و علاءالدوله را که از دیر باز با صدراعظم نزد مخالفت میباخت حامل آن قرار دادند . علاءالدوله سلاح عزل بردست بر سر حریف تاخت و بوسیله خواجه مخصوص او عزیز خان نصرت الممالک حضور خود را اعلام داشت . صدراعظم که میدانست او نمیتواند حامل خبری خوش باشد باندروش خواند . علاءالدوله باغروزی که خاصه دشمن پیروز است نزد او رفت ولی باهمه جبروت ظاهر از کرنش خودداری نتوانست دستخط را تقدیم داشته منتظر ایستاد تا صدراعظم آنرا بخواند آنگاه بخود جرأت داده بنام شاه مهر صدارت را از او مطالبه کرد . صدراعظم معزول نیز مهر را شکسته با بی اعتنائی سوی او پرتاب کرد . . .

قبلاً در شرح احوال پدرم گذشت که او از سناس و توطئه مخالفان صدراعظم آگاه بود و چون کار را بسته بموئی دید او را طی نامه ای از خطر مطلع ساخت . صدراعظم مغرور ضمن اظهار امتنان باو نوشت : « . . . قلمی که فرمان عزل مرا رقم کند هنوز نایش در نیستان نروئیده » پس چون معیر الممالک از ماجرای عزل خبر یافت همان دم شرحی دایر باظهار تأسف بوی نوشته پاسخ آن ادعا را چنین داد : « . . . بیش بینی آن جناب بسیار درست بود زیرا از فرار معلوم فرمان عزل با قلم آهن رقم رفته است » .

روز بعد پدرم و من با دلی گرفته بمنزل صدراعظم رفتیم . هوا نیز چون دل ما گرفته بود و برنی سخت میبارید - از دیوار و در خانه نیز هم و غم میبارید و آنهمه هیا بانگ و آمد و شد بسکوتی اندوه بارمبدل شده بود . بعضی از نوکرها سردر گریبان هشته از روی فرش پنبه گون برف بالا راده این سوی و آن سو میرفتند . دراطاق حاج فیروزخان خواجه ، مهندس الممالک ، دکتر شیخ ، و چهارتن میرزاهای مخصوص صدراعظم خاموش و متفکر گرد بخاری نشسته و گویی چرت میزدند . در اطاق دیگر میرزا عبدالله خان و میرزا احمد خان پسرهای صدراعظم باقیافه های خسته لوازم سفر زمستانی قم را آماده میساختند . در اندرون ، صدراعظم معزول تا گردن زیر کرسی خزیده بود و بظاهر از این پیش آمد اظهار خوشوقتی میکرد ولی از رنگ چهره و حال چشمش جز این مینمود . با پدرم در باره جوابی که بادهایش داده بود زمانی شوخی کرد و خندید و پس از ساعتی

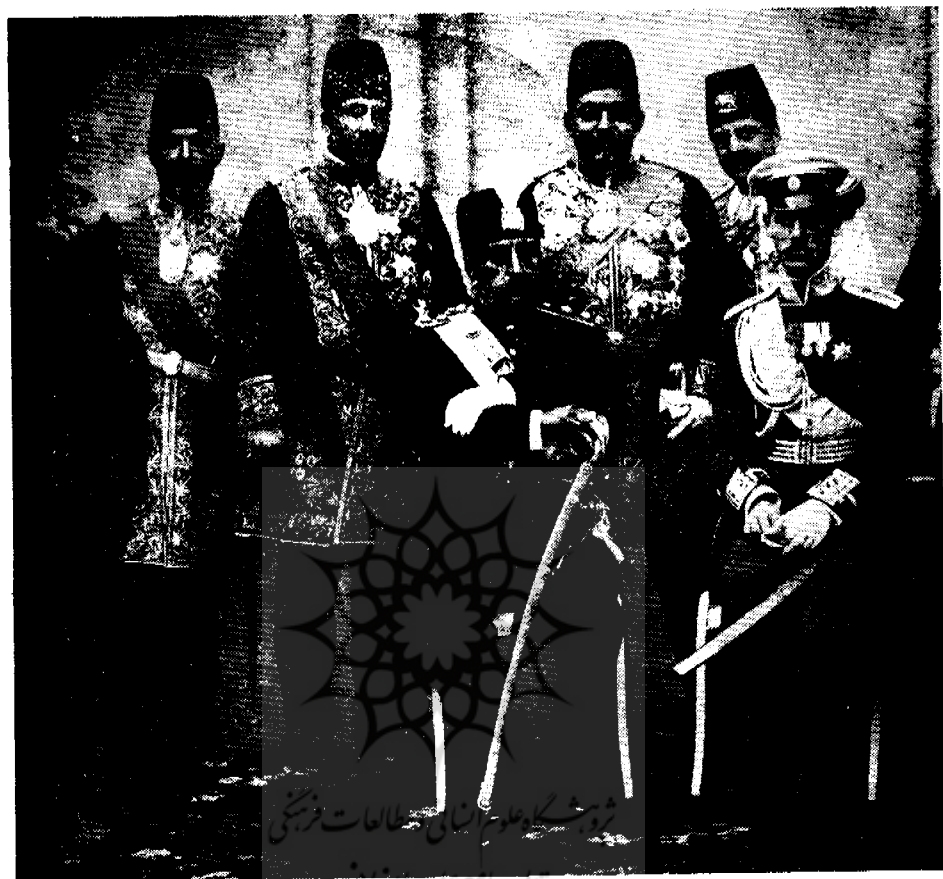
صحبت مراسم روبوسی و وداع بعمل آمد. ما بخانه باز گشتیم و او فردا خانه را بعزم مجاورت قم ترك گفت.

پدرم پس از بیست ماه زمینه سازی و فعالیت بالاخره ترتیب بازگشت امین السلطان را داد و شاه اظهار تمایل کرد که از طریق استخاره بانتخاب صدراعظم اقدام کند.

حکیم الملك و معیر الممالك قبلاً آقای بحرینی را که در مزاج شاه نفوذی بسزا داشت و شاه را باو عقیدتی خاص بود دیده و ترتیب استخاره را چنین داده بودند که حکیم الملك پشت صندلی شاه بایستد تا اسمی را که شاه لای قرآن میگذارد ببیند. سید بحرینی هم حین انجام تشریفات استخاره باو بنگرد و از اشاره مثبت یا منفی او تکلیف را بداند.

روز موعود فرا رسید و مجلس استخاره در نازنجستان بلورک بنائی مستقل و زیبا و درجنوب غربی دیوانخانه واقع بود منعقد گردید. مقرران در گاه از قبیل امیر بهادر، حاجب الدوله، موثق الدوله، وزیر اعظم و غیره در نازنجستان گرد آمدند. شاه بالای صندلی قرار گرفت و گفت تا آقای بحرینی را بحضور بخواهند. او که مردی کوتاه قد و سمین بود و چشمانی ریز و درخشان و چهره ای سبزه متمایل برزد داشت بسم الله گویان و ذکر کنان با ترتیبی خاص بحضور آمد. شاه باو گفت: «آقا بیائید روبروی من بنشینید که امر مهمی در پیش است و از خداوند راه میخواهیم.» سید بحرینی برابر شاه روی قالیچه بزمین نشست. شاه یکی از سه نام منتخب را (نظام الملك - مشیر الدوله - امین السلطان) که برورقهای جداگانه نوشته و پشت روی میز گذاشته شده بود برداشته میان اوراق قرآن قرار داد و بدست آفا سپرد. سید بحرینی با آداب تمام قرآن را بوسیده بخواندن اوراد لازم پرداخت و در پایان ذکر سر را بر آسمان بلند کرده سوی حکیم الملك نگریست و او سر را بعلامت نفی بالا برد. آفا قرآن را گشود و پس از مطالعه سر بر آورده عرض کرد: «آیه نهی است و راه نمیدهد.» شاه ورقه دوم را لای کلام الله نهاد و باز اشاره حکیم الملك کار خود را کرده آیه نهی آمد. بار سوم که نام امین السلطان میان اوراق مقدس رفت سر حکیم الملك بعلامت اثبات بزیر آمد و آقای بحرینی گفت: «قربان، آیه امر است و بهتر از این نمیشود!» شاه بدون آنکه سخنی گوید اوراق را درهم ریخت و بار دیگر نام امین السلطان را از میان آنها برداشته لای قرآن نهاد. این مرتبه نیز اشاره حکیم الملك فهماند که باید آیه امر بیاید و چنین شد شاه نفسی بر آورده گفت: «معلوم میشود که خداوند اینطور خواسته که باز او بیاید.» و فی المجلس امر کرد تا صدر اعظم معزول را از گوشه عزالت قم بار دیگر بصدارت بخوانند.

از صدر اعظم استقبالی باشکوه بعمل آمد که شرح آنرا دقتی جداگانه باید. وی از راه بازگشت و یکسر بصاحبقرانیه برای شرفیابی رفت و مورد مراسم شاهانه واقع شد. همانروز شاه امر کرد تا مرواریدی بسیار از خزانه بیرون آورند و برای صدراعظم جبه ای بدوزند. پس از چندروز جبه آماده شد و طی مراسمی که بهمین مناسبت در سلطنت آباد بر گزار گشت بعنوان خلعت بصدراعظم پوشانیده شد و قلمدان و رشته و مهر صدارت دیگر بار بوی ارزانی و بخطاب اتابك اعظم مفتخر گشت. پس از بازگشت از قم دیگر از بساط سابق در یارک و قیصریه خبری نبود. اتابك پس از انجام مهمات یکسر بیارک میرفت و بیازی «بلیار» میپرداخت. صاحبان عراض خصوصی درحین اشتغال او بیازی نامه های خود را میدادند و جواب میشنیدند. پس از فراغت از بازی یاسی از شب گذشته بمنزل شهری خویش واقع در خیابان لالهزار میرفت و شام را آنجا میخورد. فقط روزهای



نشسته از چپ براسست ۱ - مظفرالدین شاه ۲ - شاهزاده ایوان . پ . نیکلا (مهماندار) .
 ایستاده از چپ براسست ۱ - موق الملک صندوق دار . ۲ - حکیم الملک وزیر دربار .
 ۳ - اتابک . ۴ - پرنس ارفع الدوله .
 (عکس دوسال ۱۹۰۰ مسیحی در روسیه برداشته شده) .

جمعه بساط نهار در یارک دائر بود .

اتابک نخست باصلاح وضع آشفتهٔ مالیه پرداخت و از بلژیک مسیو نوز و سه تن دیگر را خواسته ادارهٔ گمرکات را بآنان سپرد . در آن زمان درآمد سالانهٔ گمرکات هشتصد هزار تومان بود و مسیو نوز پس از مدتی آنرا بچند ملیون تومان رسانید .

چون آوازهٔ گشایش نمایشگاه بین‌المللی سال ۱۹۰۰ مسیحی (۱۳۱۸ قمری) در پاریس بگوش شاه رسید اتابک را گفت تا مقدمات سفر او را بااروپا فراهم سازد که هم تماشائی کند و هم بمعالجت خویش پردازد . اتابک که میدانست با این پول‌ها نمیتوان مخارج مسافرت شاهانه را تأمین کرد ناچار برای استقراس با انگلیس و روس بمذاکره پرداخت و سرانجام قریب چهل ملیون تومان از روسها بقرض گرفت . سفر شاه بااروپا هشت ماه بطول انجامید و در پاریس مورد سوء قصد قرار گرفت که خود تفصیلی جداگانه دارد .

پیش از این سفر زمرهٔ نفاق بین اتابک و حکیم‌الملک از گوشه و کنسار بگوش میرسید . پس از بازگشت سماعت روزافزون گرانجانان در مزاج اتابک که سخت تحت سلطهٔ سوءظن بود اثرشوم خود را بخشید و دلتنگی و نفاق بین او و وزیر دربار بدشمنی آشکارا مُبتدل گشت . اتابک باخوداندیشید که هر گاه در مبارزه تنها بماندکاری از پیش نمیرد و تصمیم گرفت دوستان و حامیان تازه برای خود بترشد ، از جمله شاهزادهٔ عین‌الدوله میرآخور داماد شاه را که در مزاج او رسوخی داشت بر گزید و حکومت تهران را با چند شغل مهم دیگر باو سپرد و آنقدر او را پرداد تا طرف توجه و ملاحظهٔ همه فرار گرفت . شاه نیز که منظور نهائی اتابک را نمیدانست از کار او بسیار راضی و مشغوف بنظر میرسید . وزیر افخم و گروهی دیگر هم با عین‌الدوله همدست و هم‌داستان شده و در بر انداختن حکیم‌الملک روز و شب میکوشیدند .

هر چند پدرم بی‌بسته بر کنار میرفت ولی آنجا که میدید کار به‌راجل خطرناک کشیده و وظیفهٔ دوستی را بجا می‌آورد . این بار نیز که خطر را نزدیک دید روزی نزد اتابک رفته باو گفت : «قبل از عزل اول شمارا از غلغلهٔ که داشتید آگاه کردم و جواب ناروا شنیدم ، این بار نیز تکلیف خود میدانم که شمارا از اشتباه بزرگی که مرتکب شده‌اید آگاه سازم و از عواقب ناگوار آن بر حذر دارم . چگونه متوجه نیستید که میخواهند بزور شما وزیر دربار را که از هوا داران مؤثر شما بود از میان بردارند و بعد سرخودتان بتازند و بار دیگر معزول و گوشه‌گیرتان سازند » . ولی اتابک نه‌چندان از بادهٔ غرور خراب بود که بتواند راه را از چاه بشناسد . این بار نیز با پدرم از در شوخی درآمد و سخنان خیرخواهانهٔ او را بگوش قبول نشنید . آنقدر بغضاً کوشید و عرصه را از هر سو بر شاه تنگ گرفت تا او با همه علاقه و اعتمادی که بحکیم‌الملک داشت تن داد که وی را از خود دور سازد و بحکومت رشت فرستد .

وزیر دربار قبل از عزیمت در باغ بی‌مانند خود (بمدها شاهزادهٔ شعاع‌السلطنه فرزند شاه آنجا را خرید و منصوبه نامید) برای وداع بادوستان - و دشمنان - میهمانی با شکوهی داد . باقتضای فصل در اغلب خیابانها خیمه‌های بزرگ و کوچک گرانها افراشته و درون هر یک انواع میوه ، شیرینی ، آجیل‌های ممتاز و دیگر تنقلات با کمال سلیقه روی میزها چیده شده بود . تحقیقاً کلیهٔ شاهزادگان ، وزرا ، اعیان و اشراف و سرشناسان عصر و تقریباً تمام نوازندگان و خوانندگان بنام در مجلس حاضر بودند . در یکی از خیابانهای وسیع باغ حکیم‌الملک ، سه‌سالار و معیر‌المالک روی نیمکتی



تقسیمه از راست به چپ : محمد قاسم خان صاحب جمع (برادر اتابک) - دوستعلی میرزا امسالک - اسمعیل خان امیرزا امسالک (برادر اتابک) -
 میرزا عبداللہ خان (پسر اتابک) .

ایستاده از راست به چپ : حاج میرزا احمدخان مشیراعظم (پسر اتابک) - امسالک (گداخته) - سرتیپ شجاع العسکر فرمانده توپخان
 خلخالی - دکتر احماء الملک شیخ - صادق کالسکه، چچ اتابک - حاج ابو الفتح خان برادر زاده اتابک -
 محمدحسن خان برادر اتابک . (عکس بسال ۱۳۱۶ در باغ مهر آباد انداخته شده) .



نشسته ردیف جلو از راست بچپ : اتابك - معير الممالك - ميرزاخان خواجه (نصرت الممالك).

نشسته ردیف پشت از راست بچپ : دوستملى معير الممالك - حاج مشير اعظم پسر اتابك - ميرزا عبداللّه خان پسر اتابك - مصطفى خان برادر اتابك - مؤيد حضور برادر معير الممالك - حاج اسكندر خان خازن داماد اتابك - دكتر اجيائ الملك شيخ - پسرش اجيائ الدوله - حاج ابوالفتح خان برادرزاده اتابك .

ايستاده در متهما اليه چپ : ميرزا حسين خان ديوان بيگى . بقيه ايستادگان از نوكرانند .
(عكس در سال ۱۳۱۰ قمرى در كوه بزدران واقع در دود فرسنگى قم برداشته شده) .

تنگ یکدیگر نشسته آهسته صحبت میکردند. در این بین ورود اتابک را خبر دادند. او با جبروتی تمام از کالسکه پیاده شد و همه جا آمد تا بیاران نیمکتی رسید. هر سه برای ادای احترام بیا خاستند. اتابک رو پدرم کرده پرسید: «خان معیر، دلم میخواست بدانم با هم چه میگفتید؟» پدرم که از بی خبری و عهد شکنی اتابک سخت ملول بود بدون ملاحظه گفت: «از آن حرفها میزدیم که بشما نیز مکرر زده ایم و قبزل نکرده ایم». اتابک ازین پاسخ تند و صریح روی درهم کشید و بچادر مخصوص خود رفت.

سه روز بعد حکیم‌الملک سوی رشت رهسپار شد و عرصه را برای فعالیت دشمنان دشمن خود خالی گذارد. چون عین‌الدوله و یارانش کار را برآورد دیدند از همان روز دست بکار زدند و بسرنگون ساختن بساط صدارت همت گماشتند.

هنوز چهارماه از حکومت حکیم‌الملک نگذشته بود که یکروز صبح او را دراطاق خوابش پای تخت خواب بی‌جان یافتند. گروهی را عقیده بر این بود که بدست بدخواهان مسموم شده است. سرانجام شاه تحت تأثیر نیرنگ و وسوسه‌های دسته مخالف صدارت قرار گرفت و باغواي آنان از اتابک خواست تا استعراض دیگری بعمل آورد. اتابک مخالفت ورزیده گفت: «قرضه اول بمصرف چه کار مفیدی رسید که دومی برسد؟». شاه گفت: «پس دخل و خرج مملکت را متعادل ساز». اتابک اظهار داشت: «این خدمت را انجام میدهم بشرط آنکه فرصت کافی بمن داده شود.» چندماه از این گفتگو گذشت تا آنکه پایان تابستان سال ۱۳۲۱ قمری فرارسید. مظفرالدین شاه که در سرخه حصار بسر میبرد روزی اتابک را احضار کرد و نتیجه اقدامات او را خواست. اتابک در اثر کارشکنی‌های عین‌الدوله نتوانسته بود کاری از پیش ببرد و چون خود را ناتوان و فرومانده یافت ناچار استعفا داد و استعفایش مقبول افتاد.

صدراعظم معزول این بار بار سفر دور دنیا بست و چهار روز پس از واقعه استعفا برای کسب اجازه مرخصی بسرخه حصار رفت. بمحض پیاده شدن اتابک از کالسکه نخستین کسیکه پیش دوید و با کمال فروتنی تمظیم کرد عین‌الدوله بود آنگاه همه جا تا حضور شاه بدنبال او رفت و دمی از زبانبازی باز نایستاد چون اتابک شرفیاب شد، شاه پس از اظهار التفات اولیه از او پرسید: «در این مسافرت مقصد شما کجاست؟» اتابک پاسخ داد: «فلا بمکه مشرف میشوم تا بعد خدا چه خواسته باشد.» شاه سری جنبانید و پس از لحظه‌ای تکرار گفت: «زیارت شما نباید بیش از ششماه طول بکشد. پس از این مدت البته بر گردید.» هنگام مرخصی اتابک خواست تا پای شاه را ببوسد ولی او مانع شد.

صدر اعظم شکست خورده از سرخه حصار بکسر بیباغ برادرش و کیل السلطنه واقع در بیرون دروازه سابق قزوین رفت، و دو روز بعد از آنجا با همراهانش که عبارت بودند از میرزا احمد خان پسرش، مخبر السلطنه هدایت، میرزا عبدالکریم صندوقدار، عباس آبدار و یکتن عکاس، راه کعبه را پیش گرفتند. این مسافرت چهارسال بطول انجامید و مسافران غیر از هندوستان و استرالیا همه جا گرد دنیا گردیدند و تماشاها کردند. مجموعه کامل عکسهای مسافرت که زیر هر یک شرح لازم بخط اتابک نوشته شده بود نزد حاج میرزا احمدخان (بعداً ملقب به مشیراعظم شد) نگاهداری میشد. حاج مخبر السلطنه هدایت نیز وقایع این سفر را بطور تفصیل با قلم شیوا نوشته و بچاپ رسانیده است چون سیهسالار برادر عین‌الدوله خبر حرکت اتابک را شنید مردن یکی از سوارهای

ترکمن نامی خود را که در سواری و تیراندازی بی‌بدیل بود پیش خوانده کیسه‌ای محتوی پنج هزار لیره عثمانی (هر لیره ۴۸ ریال ارزش داشت) با نامه‌ای باو سپرد تا باتابک برساند . مردخان دردم کیسه را در خورجینی جای داده یا بر رکاب نهاد و همه جا تاخت تا در ینگی امام راه قرین خود را باتابک رسانید و نامه و کیسه را تقدیم داشت . اتابک صدایره از پولها را بیک سیهسالار بخشید و بقیه را ضمن پیامی تشکرآمیز پس فرستاد .

شاهزاده حبیب الله میرزا جهانبانی (سردار منتخب) که با پنجاه قزاق سوار مسافران را تا انزلی (بندر پهلوی) بدرقه کرد پس از بازگشت از استقبال گرمی که اعضای قنصلگریهای خارجی و قاطبه اهالی در رشت از اتابک بعمل آورده بودند اظهارحیرت میکرد ، و نیز میگفت روزی که میخواستند بکشتی بنشینند دریا چنان طوفانی و امواج چنان سهمگین بود که گروهی کوشیدند اتابک را از سوار شدن در قایق باز دارند ولی او بیک خیز خود را درون قایق افکند و همراهان نیز بناچار چنان کردند . . .

اتابک در اسلامبول مورد محبت و احترام سلطان عثمانی واقع گردید . روزی که بحضور رفت سلطان ضمن صحبت باو گفته بود : « از برادرمان شاه ایران عجب داریم که وزیر کاردانی مانند شما را از کار برکنار میکنند ! » .

در کعبه اتابک به مجدالدوله و پسرش مجدالسلطنه و میرزا علی خان معز السلطان (پدر آقابان حسابی ها) برخورد و روزی چند صحبتشان را مغنم شمرد و بوسیله آنان بدوستان پیامهای مؤثر فرستاد هنگامی که مجدالدوله پس از بازگشت از حج پیام اتابک را بیدرم گفت او بی اختیار گریست و این نخستین باری بود که گریه پدر را دیدم ، بار دوم موقعی بود که همسرش عصمه الدوله از دستش رفت و سومین بار آنرا هرگز ندیدم . . .

در سال ۱۳۲۳ قمری عین الدوله که مقام اتابکی یافته بود مظفر الدین شاه را برای معالجه بفرنگستان برد . بامر شاه محمد علی میرزا ولایتمهد برای سرپرستی امور کشور از تبریز بیایتخت آمد . هنگامی که شاه درباریس بسر میبرد میرزا علی اصغر خان اتابک نیز آنجا بود . امیر بهادر حکایت میکرد : « روزیکه اتابک معزول برای شرفیابی آمد اتابک جدید تئایاتین پله‌های عمارت باستقبال شتافت و مانند سابق کرنش کرد ، اما رقیب او را نادیده انگاشت و کمترین توجهی بسوی او نکرد . در پیشگاه شاهانه دو اتابک حضور داشتند و چون شاه میرزا علی اصغر خان را اتابک خطاب میکرد عین الدوله خود را آماده جواب میساخت ولی همینکه میدید موضوع سؤال مربوط باو نیست خود را کنار میکشید .

این کار چندین بار تکرار شد و سرانجام عین الدوله خجل شده از اطاق بیرون رفت . همانروز شاه بگردش میرفت و میرزا علی اصغر خان را گفت تئایاتین او در کالسکه بنشیند . در طول مدت تفرج که قریب سه ساعت بطول کشید عین الدوله چنان پریشان خاطر بود که نمیتوانست حال خود را مخفی دارد و متفکرانه در باغ منزل شاه قدم میزد و هر لحظه با نگرانی تمام بساعت مینگریست . «

« ناتمام »